



\* چهارشنبه ۱۷ تیر ۱۴۰۵ \* ۲۳ محرم ۱۴۴۸ \* ۸ جولای ۲۰۲۶ \* ویژه نامه استان خراسان رضوی

# همیشه رهبر

به پاس مهربانی و آموزه‌هایش

با آثار و گفتاری از

|                                         |                              |
|-----------------------------------------|------------------------------|
| آیت‌الله سید احمد علم‌الهدی             | جواد منصوروی                 |
| آیت‌الله احمد مروی                      | حسین فتاحی معصوم             |
| حجت‌الاسلام والمسلمین عبدالرضا ایزدپناه | سیدمرتضی سادات فاطمی         |
| حجت‌الاسلام والمسلمین احمدعابدی         | محمد مهدی عبد خدایی          |
| حجت‌الاسلام میر یاقری                   | احمد ابوالقاسمی              |
| حجت‌الاسلام والمسلمین محمد معراجی       | حجت‌الاسلام والمسلمین فرزانه |
| حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی کنابادی     | عادل پیغامی                  |
| احمد مسجد جامعی                         | هاشم روشنی                   |
| امید حسینی نژاد                         | سید محسن فرجادی              |



## مکتبی که انسان

## می‌ساخت

حجت الاسلام والمسلمین

عبدالرضا ایزدپناه

نماینده ولی فقیه، و سرپرست موسسه اطلاعات

تاریخ، شاهد ظهور شخصیت‌های بسیاری بوده که در میدان سیاست و فرهنگ خوش درخشیده‌اند، اما شمار کسانی که توانسته‌اند دورای کشش‌های مقطعی، «مکتبی» برای ساختن انسان و جامعه‌یی بی‌ریز کنند، بسیار اندک است. رهبر شهید انقلاب، حضرت آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای، بی‌شک از تبار چنین معماران بزرگ فکری بود. میراث ماندگار او تنها یک نظام سیاسی نبود، بلکه منظومه‌ای منسجم از ایمان، معرفت، عدالت و امید بود که هدفش تربیت نسلی مسئول و تمدن‌ساز برای آینده اسلام بود.

آشنایی نویسنده با ایشان به سال‌های جوانی در حوزه علمیه مشهد بازمی‌گردد؛ دورانی که فضای خفقان‌آور رژیم پهلوی بسیاری از حوزه‌ها را به انزوا کشانده بود. حضور در درس تفسیر ایشان، نقطه عطفی در زندگی علمی و فکری بسیاری از شاگردان بود. او قرآن را نه صرفاً به عنوان کتابی برای عبادت فردی، بلکه به مثابه نقشه‌راهی برای زندگی، جهاد و تمدن‌سازی تبیین می‌کرد. ایشان آگاهانه سوره‌ها و آیاتی را برمی‌گذاشتند که روح مقاومت و اصلاح را در مخاطب زنده می‌کرد. این نگاه باعث می‌شد که طلبه و دانشجو، پس از خروج از کلاس، نه تنها بر دانسته‌هایش افزوده شده باشد، بلکه راه‌سالی‌های سنگین برای حضور در متن جامعه و مبارزه باظلم بر دوش خود احساس کنند.

آنچه بیش از هر چیز دل‌ه‌ارابه‌ایشان پیوند می‌زد، قدرت‌بیان نبود، بلکه «هماهنگی کامل میان اندیشه، اخلاق و عمل» در وجود ایشان بود. رهبر شهید انقلاب هرگز به گفتار صرف بسنده نکرد؛ ساده‌زیستی، نظم دقیق، انس باقرآن، تواضع و شجاعت در چوچادو، حقیقت‌جویی زندگی‌اش بود. شاگردان، درس‌رانه در کتاب‌ها، بلکه در رفتار استاد می‌دیدند؛ استادی که وقتی از اخلاق سخن می‌گفت، خود تجسم عینی آن بود. این یکپارچگی میان برای حضور در متن جامعه و مبارزه باظلمی انسان تبدیل کرده بود.

یکی از ویژگی‌های متمایز ایشان، قدرت شناسایی و پرورش استعدادها بود. ایشان شاگردان را باطرافیان را هرگز به حال خود رها نمی‌کردند. با نگاهی پدانه، استعداد‌های نهفته را کشف می‌کردند و با تشویق‌ها، تذکرها و حمایت‌های بی‌دریغ، مسیر رشد آنان را هموار می‌ساختند. بسیاری از مدیران و اندیشمندان کشور، رشد خود را مدیون یک جمله، یک توصیه و یا یک حمایت به موقع از سوی ایشان هستند. توصیه قرآنی ایشان به نویسنده در یک دیدار خصوصی - «خذ الکتاب بقوّه» (کتاب را با قوت بگیر) - تنها یک جمله نبود، بلکه منشوری برای اسقامت و مسئولیت‌پذیری در تمام مسیر خدمت بود. ایشان همواره بر این نکته تأکید داشتند که جوهر دین، «اجتماعی بودن» است. از نگاه رهبر شهید، نماز، اخلاق و عبادت، زمانی به کمال می‌رسد که در ساختن جامعه‌ای عادل، برخوردار از کرامت و امیدوار نقش ایفا کنند. می‌دانستند که برای بالندگی انقلاب، باید از هر حرکت علمی و فرهنگی ناظرانه دفاع کرد. امروز، بزرگ‌ترین آداای دین ما به آن رهبر شهید، سوگاری صرف نیست؛ بلکه «شناخت و استمرار این مکتب انسان‌ساز» است. ما نیازمند بازخوانی همان مکتبی هستیم که انسان را به خودسازی، مسئولان را به خدمت، و نخبگان را به نوآوری فرامی‌خواند. شهیدان زنده‌اند؛ نه فقط به وعده الهی، بلکه در راهی که از خود به یادگار گذاشته‌اند. رهبر شهید انقلاب بازمانی که این مکتب در اندیشه و عمل نسل‌های آینده جاری باشد، همچنان چراغ راه ایران و جهان اسلام باقی خواهد ماند.

## شهادت؛

## آغازی که پایان ندارد

آیت الله احمد مروی

تولیت آستان قدس رضوی

شهادت، در هندسه معرفتی اسلام، هرگز مترادف با فقدان و فرجام نیست؛ بلکه نقطه آغاز حیاتِ دیگر است؛ حیاتِی که نه در قالب حضور جسمانی، بلکه در استمرار اندیشه، گسترش نفوذ معنوی و ماندگاری یک مکتب تجلی می‌یابد. از همین روست که هرگاه مردی از تبار مجاهدان الهی به مقام شهادت نائل می‌شود، اگرچه جامعه از نعمتی بزرگ محروم می‌گردد و دل‌های مؤمنان در سوگ او می‌شکند، اما تاریخ فصل تازه‌ای از حیات او آغاز می‌کند.

شهادت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نیز از همین جنس است. بی‌تردید، امت اسلامی و ملت ایران در فقدان رهبری که بیش از هفت دهه از عمر خویش را وقف مجاهدت، هدایت، خدمت، پاسداری از اسلام، دفاع از عزت ایران و صیانت از آرمان‌های انقلاب اسلامی کرد، خسارتی بزرگ را متحمل شده‌اند. این اندوه، اندوهی طبیعی و برخاسته از قدرشناسی ملتی است که سالیان متمادی، رهبری او را در دشوارترین فرازهای تاریخ معاصر تجربه کرده‌است.

اما آیا شهادت، پایان یک راه است؟ آیا می‌توان با حذف یک انسان، حقیقتی را که او برای آن زیسته و مبارزه کرده است، از میان برد؟

پاسخ این پرسش را نه احساسات، بلکه تاریخ می‌دهد.

بیش از سی‌دهه فرین از عاشورا گذشته است؛ حادثه‌ای که دشمنان گمان می‌کردند با ریختن خون فرزندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، چراغ هدایت خاموش خواهد شد. امروز اما اربعین حسینی، با حضور میلیون‌ها عاشق از اقوام، ملت‌ها و زبان‌های گوناگون، گواهِ آن است که خون شهید، خاموش‌کننده حقیقت نیست، بلکه جوادانه گشوده آن است. در مقابل، از قاتلان حسین بن علی علیه‌السلام چیزی جز نفرت تاریخی، لعن ابدی و و استنادگی به دست نمی‌آید. او نه تنها این حقیقت را تعلیم داد، بلکه خود نیز تمامی رسوایی باقی‌نمانده است. این همان ستون تغییرناپذیر الهی است که همواره خون را بر شمشیر پیروز ساخته است.

رهبر شهید نیز همه عمر خویش را در پرتو همین منطق عاشورایی معنا کرد. از سال‌های مبارزه با استبداد، زندان، تبعید و شکنجه تا دهه‌های طولانی رهبری، همواره بر یک اصل پای فشرد؛ اینکه عزت، استقلال و کرامت یک ملت، جز در سایه ایمان، مقاومت و ایستادگی به دست نمی‌آید. او نه تنها این حقیقت را تعلیم داد، بلکه خود نیز تمامی هنرینه‌های آن را پرداخت و سرانجام، با شهادت، آخرین برگ از دفتر مجاهدت خویش را با خون امضا کرد.

با این همه، شاید برجسته‌ترین ویژگی این رهبر شهید، نه قدرت سیاسی و نه جایگاه اجتماعی او، بلکه آن‌که پندگی بود. او پیش از آن‌که رهبر باشد، خود را عبد خدای دانست. معرفت، شوع و ادب او نسبت به ساحت مقدس معصومان علیهم‌السلام، ویژگی‌ای بود که همواره در رفتار و گفتار او آشکار بود. از همین رو، اگر قرار است از چنین شخصیتی سخن گفته شود، باید در چارچوب منطق دین سخن گفت؛ یا آن‌که به تشبیه‌های ناروا یا اغراق‌های عاطفی پناه برد. عظمت ایشان، در همان اخلاص، مجاهدت، ایمان و پندگی ایشان نهفته است و همین برای ماندگاری نام امام شهید کفایت می‌کند. پس از شهادت قائد شهید، ملت ایران نیز بار دیگر نشان داد که سرمایه حقیقی این سرزمین، نه صرفاً اقشار‌های جغرافیایی، بلکه در ایمان، وفاداری و روحیه مقاومت مردم آن نهفته است. ملتی که در سخت‌ترین آزمون‌ها، وحدت خویش را حفظ کرد و نشان داد که همچنان مرگ با عزت از برای زندگی با ذلت ترجیح می‌دهد، همان ملتی است که درس آزادگی را از مدرسه عاشوراء پیروانده است. حضور آگاهانه، صبورانه و استوار مردم، صرفاً پاسخی احساسی به یک حادثه نبود؛ بلکه تجلی پیوندی تاریخی که جامعه باید ثابت کند؛ راه، وابسته به اشخاص و مدیریت نیست، بلکه ریشه در حقیقتی فراتر از افراد دارد. اگر امروز در سوگ رهبر شهید اشک می‌ریزیم، فردا باید با عمل، وفاداری خود را به راه او ثابت کنیم. اشک، اگر به مسئولیت نینجامد، تنها تشنگینی زودگذر است؛ اما اشکی که به اراده، وحدت، بصیرت و استمرار مجاهدت بینجامد، خود ادامه‌همان راهی است که شهید برای آن جان خویش را نثار کرد. شهادت، در منطق الهی، پایان زندگی نیست؛ آغاز حیات تاریخی یک اندیشه است. مردان خدا می‌روند، اما راه آنان می‌ماند؛ جسم‌ها در خاک آرام می‌گیرند، اما اندیشه‌ها در جان ملت‌ها ریشه می‌دانند. در چاودانگی نیز همین است؛ اینکه تاریخ، بیش از آن‌که قاتلان را به یاد آورد، شهیدان را روایت می‌کند و بیش از آن‌که قدرت شمشیر را ستاید، از ماندگاری خون سخن می‌گوید. از این منظر، شهادت امام شهید را نباید صرفاً در قالب اندوه و فقدان نگریست. این شهادت، اگر به تعمیق ایمان، استحکام وحدت، تدلوم مقاومت و وفاداری به آرمان‌های الهی بینجامد، نه پایان یک دوران، بلکه آغاز فصلی تازه در تاریخ یک ملت خواهد بود؛ فصلی که در آن، یاد شهید نه در قالب تصویر، بلکه در رفتار، انتخاب و مسئولیت نسل‌های آینده استمرار خواهد یافت.

## حکمرانی در تراز واقع‌بینی

## و آرمان‌خواهی

غلامحسین مظفری

استاذنادر خراسان رضوی

**راهبرد وحدت و تقریب** یکی از محورهای ثابت در بیانات و سیره عملی رهبر شهید، تأکید بر وحدت و همدلی بود. ایشان معتقد بودند جامعه اسلامی باید بر مشترکات خود تکیه کند و از هر اقدامی که موجب اختلاف و شکاف شود، پرهیز کند. در نگاه ایشان، وحدت یک تاکتیک مقطعی نبود، بلکه یک راهبرد دائمی برای اقتدار کشور و جهان اسلام محسوب می‌شد؛ چنان‌که در بیانات ایشان، «تقریب» و «مقاومت» دو مفهوم مکمل یک‌دیگر معرفی شده‌اند. رفتار عملی رهبر شهید نیز بر همین مبنا بود؛ ایشان همواره بر احترام متقابل میان مذاهب اسلامی، پرهیز از اختلاف افکنی و همکاری برای منافع مشترک تأکید داشتند. این نگاه، نتها در سخن نبود، بلکه در سیاست‌ها و رویکردهای کلان نیز نمود داشت.

**اشراف علمی و هویت ملی**

امام هدیه برای دانش، تخصص و نظر کارشناسی جایگاه ویژه‌ای قائل بودند و انتظار داشتند مسئولان با مطالعه، آمار، تحلیل و اشراف کامل در جلسات حاضر شوند. همین رویکرد باعث می‌شد تصمیم‌ها بر پایه شناخت علمی استوار باشد و از تصمیم‌های شتاب‌زده پرهیز شود. در این میان، یکی از ارانه‌های برجسته شخصیت ایشان، گستره مطالعات و اشراف علمی بر تاریخ و تمدن ایران بود. آنچه بیش از همه جلوه داشت، تسلط عمیق ایشان بر تاریخ ایران و جهان اسلام و انس دیرینه با ادبیات فارسی بود. ایشان فردوسی، سعدی، حافظ و دیگر بزرگان ادب فارسی را صرفاً شاعران بزرگ نمی‌دانستند، بلکه آنان را بخشی از هویت تاریخی و فرهنگی ایران معرفی می‌کردند.

برای مادر خراسان رضوی، توجه ویژه ایشان به حکیم ابوالقاسم فردوسی و جایگاه نویس، همواره الهام‌بخش بود. است. حضور ایشان در آژانه‌های فارسی و یادداشت ارزشمند آن دربارۀ ضرورت احیای توس مرقوم کردند، نگاه راهبردی ایشان به میراث فرهنگی و هویت ملی را نشان می‌دهد. بر همین اساس، شورای راهبردی احیای این شکل گرفت و اقدامات متعددی برای صیانت از این میراث ارزشمند دنبال شد؛ این نگاه به مایادلوری می‌کند که توسعه، بدون توجه به ریشه‌های فرهنگی و تمدنی، توسعه‌ای ماندگار نخواهد بود.

**سلوک مدیریتی و درس‌های ماندگار**

اگر بخواهم شهید آیت‌الله خامنه‌ای را با سه ویژگی شخصیتی معرفی کنیم، «مردم‌داری»، «خردورزی» و «استقامت بر اصول» برجسته‌ترین ویژگی‌های ایشان بود. در کنار این‌ها، ماندگارترین خاطره‌ای که از ایشان در ذهن دارم، جلسه‌آخرین ایشان کمتر به کلیات بسنده می‌کردند و بیشتر درباره علت یک تصمیم، آثار آن و نتیجه‌ای که برای مردم ایجاد می‌کند سؤال می‌رسیدند. همین موضوع موجب می‌شد مدیران با آمادگی بیشتری در جلسات حاضر شوند. در مواجهه با تقدها نیز نگاه ایشان این بود که اگر نقدی با نیت اصلاح و بر پایه استدلال مطرح می‌شد، آن را فرصتی برای بهبود امور بداند؛ چرا که معتقد بودند بد پیشرفت، بدون شنیدن دیدگاه‌های مختلف و تقد‌های متضانه امکان‌پذیر نیست.

**ویژگی خاص مدیریت رهبر شهید انقلاب**

سال ۱۳۳۳، با ملاقات با مرحوم آیت‌الله نواب صفوی در مشهد، وارد مسیر انقلابی شدند. در آن دوران، اگرچه طلبه‌ای ساده بودند، اما شخصیت انقلابی خود را تا شروع نهضت امام خمینی (ره) و پیروزی انقلاب به قوت خود حفظ کردند. آن خلوص و اخلاصی که از همان ابتدا در ایشان بود، ریشه در این داشت که تمام قدم‌ها و فعالیت‌هایشان صرفاً برای خدا بود. اخلاص ایشان چنان بود که حتی در موقعیت‌هایی که مسائل سیاسی و اجتماعی، اقتضای موقعیت‌های اجتماعی متفاوتی را می‌طلبد، همان اخلاص اولیه مانع از تغییر رویکردشان می‌شد. در واقع، اخلاص سرمایه‌ای است که اگر در کسی باشد، او را برای رهبری آماده می‌کند و اگر نباشد، توانایی رهبری را از او می‌گیرد.

دومین ویژگی بارز اخلاقی ایشان، «رجل باور دن» است؛ ایشان بسیار پراگرا و پرنترک بودند. از نظر فعالیت‌های علمی و تخصصی، هیچ‌کس به پای ایشان نمی‌رسید. ویژگی بارز ایشان این بود که در عین درگیر بودن در کارهای ان‌سکین و حیاتی سیاسی، فعالیت‌های علمی، مطالعات و پژوهش‌های خود را هرگز رها نمی‌کردند. ایشان وقتی وارد کاری می‌شدند، کار دیگر را فراموش می‌کردند. حتی در میان بحران‌های عظیم سیاسی و اجتماعی، حتی وقتی فشارها و مشکلات بسیار زیاد می‌شد، حتی یک ذکر یا نماز ناقله‌ی مستعجب‌از دست نمی‌دادند. حتی در سال‌های اخیر که در سنین ۸۵ و ۸۶ سالگی بودند، حجم فعالیت‌های ایشان بسیار بیشتر از حجم کارهای یک جوان بود که این خود الگویی به نظر می‌آید؛ اما تمام این‌ها را می‌دانستند که حتی اگر می‌دانستند که چون هدفشان از عبادت و کار، «خدا» بود، هرگز از عبادت خود به خاطر مشکلات دنیوی صرف نظر نمی‌کردند.

در نهایت، باید به خصوصیت ایشان، قدرت مدیریتی فوق‌العاده بود. سن در طول دوران رهبری ایشان، هرگز ندیدیم که مدیریت را به چننین قدرت مدیریتی ظاهر شود؛ هر مدیری را که فرض کنید، ایشان از او قوی‌تر بودند. ایشان توانایی عجیبی داشتند که نتها در چند دقیقه، به شناخت کاملی از فردی که تا به حال ندیده بودند، دست می‌یافتند؛ قدرتی که در هیچ‌مدیری ندیدیم. در طول ۳۶ سال رهبری و ۱۰ سال ریاست جمهوری، با وجود تمام بحران‌های مختلف، هیچ‌بحرانی نتوانست ایشان را از پای آورد و با مستعجل و درم‌انده‌ کند.

**پرهیز از «کم‌کاری» از بزرگ‌ترین درس رهبر شهید انقلاب برای نسل جوان**

در نهایت، باید به موضوع «کار» اشاره کنم که بزرگ‌ترین درس است که هر جوانی می‌تواند از ایشان بیگیرد. ایشان در تقواچان مقید بودند که گاهی وقتی می‌گفتیم: «از قول شما فلان چیز گفته شده»، حتی اگر می‌دانستند آن حرف را نزده‌اند، نمی‌گفتند؛ نه «نگفتم»، بلکه می‌دادند؛ اما در میان تمام این دستورات، همواره بر یک نکته اصرار داشتند و آن این بود که: «مردم رادلوایس نکند».

**اسه و ویژگی شاخص شخصیت رهبر شهید انقلاب؛**

**خاص: تلاش بی‌وقفه و تصمیم‌گیری به موقع**

در خصوص ویژگی‌های بارز اخلاقی ایشان اگر بخواهم، صحبت کنم باید بگویم که اولین ویژگی ایشان، اخلاص بود؛ ایشان بسیار مخلص بودند. اگر بخواهیم از منظر تاریخی نگاه کنیم، عمر انقلابی آقا از عمر خود انقلاب نیز بیشتر است. ایشان از همان ۱۰ سالگی با یعنی در







### در باب رواداری

#### وسعه‌صدر رهبر شهید



حجت‌الاسلام والمسلمین مجتهد‌مدنی معراجی

مدیر کتابخانه تخصصی حدیث قم

سابقه‌ی آشنایی من با رهبر شهید به سال‌های دور و دوران طلایی در خراسان بازمی‌گردد. اما زمانی که در خراسان و طلمبه‌ای در مدرسه علمیه «مفید اسلامیه» فردوس بودم، با نام ایشان کاملاً آشنا بودیم. فعالیت‌ها، برنامه‌های علمی، تلاش‌های جهادی و مبارزات ایشان از مسوعیاتی بود که مدام به گوش ما می‌رسید. ما اخبار مجاهدت‌های ایشان را بیشتر از زبان شهید گرامی، آقای هاشمی نژاد (رعوان‌الله علیه) می‌شنیدیم؛ تئورهای سخنرانی ایشان، آقای‌فخرالدین حسرت تأثیر صحبت‌ها، بیانات و نگاه‌های خاص حضرت ایشان بودیم.

از نمایشگاه کتاب تا دغدغه‌های فرهنگی؛ اشراف میدانی اولین دیدار نزدیک من با ایشان به نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران بازمی‌گردد. در آن سال‌ها، من و برخی از دوستان هم فکر و پژوهشگر، به‌صورت مستمر در نمایشگاه حضور داشتیم و به دلیل تسلطی که بر حوزه‌ی نشر داشتیم، به‌نوعی دیده‌بان بازار کتاب بودیم. ما تارکان بودیم که در آن فضای باز، کتاب‌هایی با محتوای انحرافی یاضعیف علمی وارد نشوند. خاطرم هست که حساسیت‌ایشان بر کتاب‌های تفرقه‌افکن، به ویژه آثار جرن‌های سلفی و این تیمیه، بسیار بالا بود. زمانی که ایشان برای بازدید نشر تشریف آوردند، در غرفه‌ی ما توقف کردند. آن دربار، ما یک کلاس درس فشرده بود. ایشان نه به عنوان یک مقام نشر یافتی، بلکه به عنوان یک «ناقد دقیق کتاب»، سوالاتی می‌پرسیدند که نشان از اشراف حیرت‌انگیزشان داشت.ایشان از وضعیت ترجمه‌ها، کیفیت چاپ، و حتی جراین‌های فکری پشت پرده‌ی یک کتاب آگاه بودند.آن نگاه نافذ و جست‌وجوگر، این پیام را به ما منتقل می‌کرد که «رهبری فرهنگی» برای ایشان نه یک امر حاشیایی، بلکه متن اصلی دغدغه‌هایشان است.

**دیدارهای حج؛ مجالی برای تعاملات علمی**  
اعزام کارگزاران احقاقی می‌افتاد. این اشراف، عمیق تر نمود یافت. برای ایشان، دیدن کتاب‌های نو، مجلات تخصصی و دستاوردهای جدید حوزه‌ی علوم اسلامی در جهان اسلام بسیار جذاب بود. یک بار، زمانی که مجله‌ی «میقات حج» را به ایشان معرفی کردم، با اشتیاق تمام درباره‌ی بازخوردهای جهانی آن پرسیدند. وقتی پریشان تمام دادم که چگونه شخصیت‌های علمی تراز اول عربستان، از جمله دکتر عبدالواحد التومسلیمن، این مجله را به دلیل محتوای علمی و دور و تر تصویبات، انتخاب کرده‌اند، شمشادشان از خوشحالی درخشید. آن لبخند رضایت، برای ما که درگیر سنگینی کار فرهنگی بودیم، بزرگ‌ترین پاداش بود. این لحظات نشان می‌داد که ایشان، حتی در میان کوهی از مسئولیت‌های اجرایی سنگین، همچنان یک جراح کشفیته‌ی علم، باقی می‌ماندند.

**فلسفه‌ی میهمانه و بچپ داغ «آزادی اطلاعات»**

یکی از به‌یادماندنی‌ترین دیدارها، در دوران وزارت فرهنگ آقای دکتر صالحی رخ داد. در حاشیه‌ی بازدید ایشان، جلسه‌ای خصوصی برگزار شد که بحثی جدی در گرفت: «آزادی اطلاعات و سانسور». این جلسه برای من، کلاس درس سیاست‌ورزی عالمانه بود. مادر حالی درباره‌ی سانسور صحبت می‌کردیم که تصور عموهای این بود که رهبری از شنیدن انتقادات تند در این باره گریزان است، اما ایشان از گشاده‌رویی کامل، اجازه دادند بحث باز شود.ایشان در آنجا بیابانی مستقل، پارادوکس‌ها را موجود در غرب را به چالش کشیدند.مثال ایشان از برخورد سخت‌گیرانه و نظام‌مند آمریکا با کتاب‌ها خانم معصومه ابتکار درباره‌ی لانه‌ی جاسوسی، بسیار تأمل برانگیز بود.ایشان توضیح دادند که «سانسور» در همه جای دنیا وجود دارد؛ تفاوت در «استانداردها» و «خطوط قرمز» است.

**جامعیت علمی: از زمان‌های کلاسیک تا تفقه پویا**  
سوالاتی که همیشه در ذهن مردم و به آن فکر می‌کنم این است: در کدام جایگاه سیاسی در جهان، می‌توان رهبری را یافت که با این حجم از درگیرهای نظامی و اقتصادی، در این گونه بر ابعاد مختلف علوم اشراف داشته باشد؟ ایشان در مسائل نظامی، چنان دقیق و تخصصی سخن می‌گفتند که کارشناسان نظامی را بهت‌زده می‌کردند. در شب‌های شعر ماه رمضان، برترین شعرائ کشور، از سلاطین گوناگون، شاهد موشکافی‌های ادبی ایشان بودند. اما شاید عجیب‌تر از همه، حوزه‌ی «زمان» باشد. ایشان از قهارترین زمان‌خوان‌های ایران بودند. وقتی از «کلید» مجموعه‌یادآوری‌ها جزئیات صحبت می‌کردند یا تحلیل‌های ظریفی از «بیبیان» ویکتور هروگو را می‌دادند، متوجه می‌شدیم که ایشان فقط کتاب نمی‌خوانند؛ ایشان با متن زندگی می‌کنند. برای ایشان، ادبیات ابزاری بود برای فهم جان جامعه و روح مردم. این میزان از انس با ادبیات در کنار تسلط بر فقه، اصول، فلسفه و حدیث، شخصیتی «جامع‌الاطراف» ساخته بود.

**منش رواداری: درس‌هایی از سه‌صدر**

شاید درخشان‌ترین وجه شخصیت ایشان، «سه‌صدر» و «رواداری» در مواجهه با منتقدان بود. ما اغلب تصور می‌کنیم حاکمان باید در برابر منتقدان سرخست، موضع تدافعی بگیرند، اما منش ایشان کاملاً متفاوت بود. آقای مروی از طرف ایشان مأموریت داشتند به روحانیون محترمی که در جامعه متروک شده بودند یا به ذلایل سیاسی، مجبور شده بودند، سر بزنند. آقا حتی دستور داده بودند برای این افراد هدیه ببرند و جویای حالشان شوند. این رفتار، برای بسیاری از آن علما بارنگرزدن بود؛ چرا که تصور می‌کردند با وجود انتقادات صریحشان، رهبر انقلاب نگاهی منفی به آن‌ها دارد. وقتی می‌شنیدند که آقا جویای احوالشان شده است، منتقل می‌شدند. نمونه‌ای از این سه‌صدر، ماجرای عالمی بود که تقد‌های بسیار تندی به شخص آقا داشت، اما ایشان وقتی متوجه شدند این عالم هنوز به حج نرفته است، دستور دادند او را به عنوان مهمان ویژه به حج ببرند و در صف اول علما بپوشانند. این «مساحت» و بزرگواری، مصداقی واقعی «قه‌الرأیسه سعة الصدر» بود.ایشان می‌دانستند که برای حفظ وحدت و رشد علمی حوزه، باید از سلبیه‌های متفاوت استقبال کرد، نه اینکه آن‌ها را طرد کرد.

**میراث ماندگار: حجاب معاصر و قضاوت تاریخ**  
در پایان، باید بگویم که من معتمدم ما در زمان حیات ایشان، به دلیل «حجاب معاصر»، نوانسینم چنان‌که باید، شخصیت حقیقی، علمی و معنوی ایشان را درک کنیم. وقتی انسانی در میان ما زندگی می‌کند، گاهی عظمی او در روزمرگی‌های سیاسی کم می‌شود. شهادت ایشان، اگرچه خسارتی جبران‌ناپذیر بود، اما باعث شد زوایای پنهان شخصیتشان بیش از پیش عیان شود. واکنش‌های گسترده‌ی جهانی به این اتفاق، نشان دهنده‌ی احترامی بود که حتی مخالفان برای عظمی شخصیت او قائل بودند. آینده، تاریخ اویندگار سرباره این مرد بزرگ قضاوت خواهند کرد؛ رهبری که در میان طوفان‌های سیاسی، نه تنها کتاب و علم رافراموش نکرد، بلکه اخلاق، رواداری و مدارا به عنوان اصلی‌ترین رکن حکمرانی برپ کرد؛ یک ایمیواریم خود پاک ایشان، نه تنها فقدان ظاهری‌شان را تسکین دهد، بلکه ضامن تداوم راه، وحدت ملی و بیمه شدن این انقلاب باشد.

## من همیشه رهبر

سید محسن فرجادی

برای فهم جایگاه جوانان در منظومه فکری رهبر شهید انقلاب، نباید تنها به بیانیه‌های گام دوم انقلاب اکتفا کرد. این نگاه، حاصل یک سیر ممتد فکری است که از سال‌های آغازین رهبری قابل‌پیکیری است. پیام نخستین سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) در سال ۱۳۶۹، یکی از نخستین حلقه‌های این منظومه به‌شمار می‌آید: پیامی که در آن، استمرار جمهوری اسلامی نه در حفظ ظاهر، بلکه در وفاداری به مبانی فکری و ارزشی انقلاب معنا می‌یابد. این مسیر در دهه‌های بعد تکامل پیدا می‌کند، با اعتماد راهبردی به نسل جوان وارد مرحله‌ای تازه می‌شود و سرانجام به بیانیه گام دوم انقلاب، در قالب نقشه راه «خودسازی، جامعه‌پردازی و تمدن‌سازی» صورت‌بندی‌منسجم می‌یابد.

حضرت آیت الله سید علی خامنه‌ای در پیام سال ۱۳۶۹، اگرچه هنوز از تعبیر «تمدن‌نویس اسلامی» استفاده نمی‌کند، اما نگاه‌های روشنی از این افق را خود دارد: از احیای هویت اسلامی و ارائه‌ی الگویی مستقل از حکمرانی دینی



دکتر جواد منصوروی

آشنایی و رفاقت من با رهبر شهید به سال‌های پایانی دهه چهل برمی‌گردد. حدود سال‌های ۱۳۴۸ یا ۱۳۴۹ بود، در یکی از مناطق جنوبی تهران پای منبر روحانی جوانی نشستم که زمین تاسمان با بقیه فرق داشت. حرف‌هایش کلیشه‌ای نبود: تحلیل‌های دقیق اجتماعی و سیاسی می‌داد که برای جوانان آن روزها بسیار تازگی داشت. او همان سیدعلی خامنه‌ای بود. همین منبر باب آشنایی ما را گشود. دیدارهایمان مستمر شد تا اینکه سال ۱۳۵۱ ساواک آثار دستگیر کرد. پس از آزادی در آستانه انقلاب، دوباره در کمیته استقبال از حضرت امام به هم پیوستیم و این همکاری در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی و در نهائات در بدو تاسیس سپاه پاسداران در سال ۱۳۵۸-که من نخستین فرمانده‌اش شدم و ایشان نماینده شورای انقلاب در



راستش را بخواهید، اگر امروز به عقب برگردم و به سال‌های دهه‌ی چهل و پنجاه نگاه کنم، می‌بینم سبک زندگی رهبر شهید ما یک ویژگی خیلی خاص داشت: برای او، قرآن خواندن فقط یک کار عبادی شخصی یا یک سنت حاشیه‌ای نبود. قرآن برایش خود زندگی بود، نقشه‌ی راه مبارزه بود. من از همان سال ۱۳۴۵ که به واسطه‌ی فامیل‌مان، مرحوم آقا جعفر طباطبایی، پایم به خانه‌ی آقا باز شد، این نگاه متفاوت را با تمام وجود حس کردم. آن زمان یک نوجوان خوش صدا بودم. یادم هست در اولین جلسه‌ای که خدمتشان رسیدیم، با چه محبت و تواضعی روی من اثر گذاشتند. مدتی بعد، ما را برای ناهار به خانه‌شان دعوت کردند: بعد از غذا، یک ضبط صوت ریلی ژاپنی کوچک آوردند که با باتری و برق کار می‌کرد. خود آقا دکمه‌ی ضبط را زد و صدای

مراثت کرد. این رفتارها برای یک نوجوان جقدر انگیزه‌بخش بود؟ همین صمیمیت و اهمیت دادن به نسل جوان، خشت اول سبک زندگی تربیتی ایشان بود.

کمی که جلوتر رفتیم، کارمان شد جلسات منظم مسجد امام حسن مجتبی (ع) و بعد هم پایگاه اصلی‌مان یعنی مسجد کرامت. یک مدیر کمال دینی نبود، یک مدیر فرهنگی دقیق و تشکیلاتی بود. خوب یادم هست یک روز صبح جمعه در مسجد

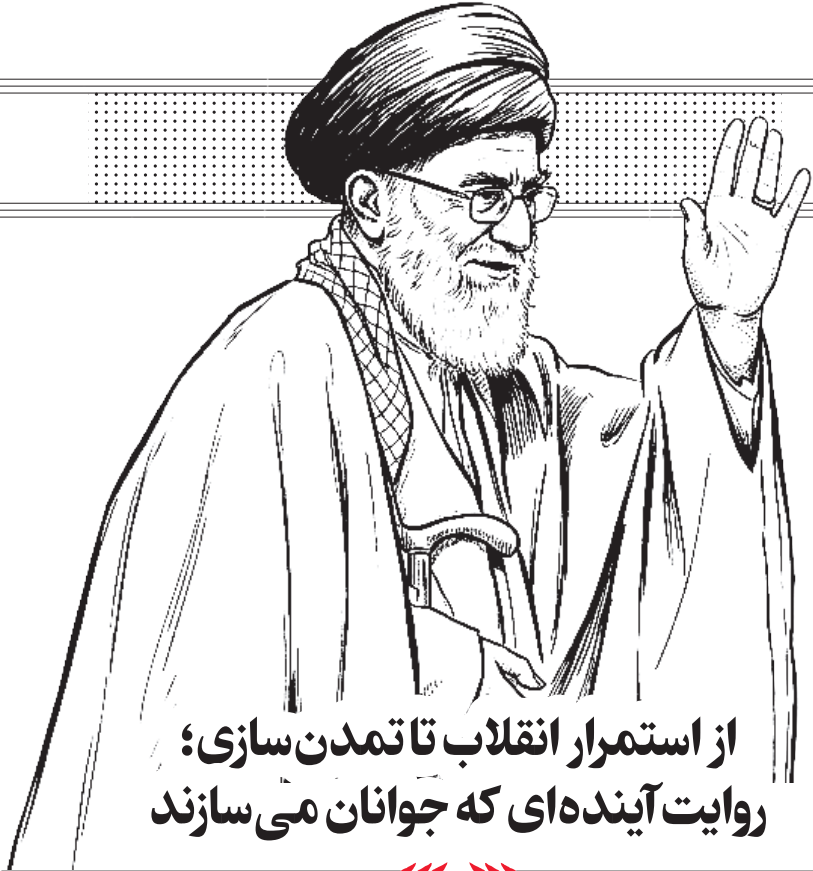
گرفته تا اتاق‌به مردم، استقلال از نظام سلطه، عدالت‌خواهی، خودباوری ملی و نگاهی فراتر از مرزهای جغرافیایی. یک چارچوب، انقلاب اسلامی نه در یک رخداد سیاسی مقطعی، بلکه آغاز یک حرکت تاریخی و تمدنی معرفی می‌شود؛ حرکتی که رسالت آن صرفاً حفظ یک نظام سیاسی نیست، بلکه گشودن افقی نویری با پیشرفت و تعالی امت اسلامی است.

این منظومه فکری در دهه‌های بعد، به تدریج گرامی یافت و در بیانیه گام دوم انقلاب، به قالب یک نقشه راه تمدنی صورت‌بندی‌شد. اگر پیام سال ۱۳۶۹ بر پاسداری از اصول انقلاب، صیانت از هویت اسلامی، حفظ استقلال و استمرار راه امام تأکید دارد، بیانیه گام دوم همین اصول را به مسیر «خودسازی، جامعه‌پردازی و تمدن‌سازی» پیوند می‌زند به بیان دیگر، آنچه در پیام سال ۱۳۶۹ با عنوان «استمرار انقلاب» مطرح می‌شود، در گام دوم به نظر به «تکامل انقلاب» و حرکت به سوی تحقق تمدن‌نویس اسلامی ارتقا می‌یابد.

دوم انقلاب، در قالب یک نقشه راه تمدنی صورت‌بندی‌شد. اگر پیام سال ۱۳۶۹ بر پاسداری از اصول انقلاب، صیانت از هویت اسلامی، حفظ استقلال و استمرار راه امام تأکید دارد، بیانیه گام دوم همین اصول را به مسیر «خودسازی، جامعه‌پردازی و تمدن‌سازی» پیوند می‌زند به بیان دیگر، آنچه در پیام سال ۱۳۶۹ با عنوان «استمرار انقلاب» مطرح می‌شود، در گام دوم به نظر به «تکامل انقلاب» و حرکت به سوی تحقق تمدن‌نویس اسلامی ارتقا می‌یابد.

## مقتدر مظلوم

دوم انقلاب، در قالب یک نقشه راه تمدنی صورت‌بندی‌شد. اگر پیام سال ۱۳۶۹ بر پاسداری از اصول انقلاب، صیانت از هویت اسلامی، حفظ استقلال و استمرار راه امام تأکید دارد، بیانیه گام دوم همین اصول را به مسیر «خودسازی، جامعه‌پردازی و تمدن‌سازی» پیوند می‌زند به بیان دیگر، آنچه در پیام سال ۱۳۶۹ با عنوان «استمرار انقلاب» مطرح می‌شود، در گام دوم به نظر به «تکامل انقلاب» و حرکت به سوی تحقق تمدن‌نویس اسلامی ارتقا می‌یابد.



## از استمرار انقلاب تا تمدن‌سازی؛

## روایت آینده‌ای که جوانان می‌سازند

در این میان، جوانان حلقه اتصال بین سیر فکری‌اند. آنان تنها وارثان انقلاب نیستند، بلکه معماران مرحله جدید آن به‌شمار می‌آیند. از همین رو، رهبر انقلاب اسلامی چندماه پیش از انتشار بیانیه گام دوم، در ۱۲ مهر ۱۳۹۷ و در اجتماع عظیم بسیجیان در ورزشگاه آزادی، با نگاهی آینده‌نگر و راهبردی تأکید کردند: «استمرار انقلاب» تصمیم گرفته‌است که ایران عزیز را به اوج توانایی و عزت برساند.» این سخن رami توان مقدمه‌ای بر بیانیه گام دوم

شد. اما برخورد رهبر شهید با تمام این ناهمپرابی‌ها، صبراستراتژیک، سکوت مقتدرانه و مدارا بود. ایشان با درایت و آرامش از کنار این حسادت‌ها و تهمت‌ها عبور می‌کردند. تعبیر «مقتدر مظلوم» به معنای واقعی کلمه برانده ایشان بود؛ کسی که قدرت داشت اما برای احفظ مصالح انقلاب، دقت فکر و یادداشت می‌کردند تا

ایمان و اخلاص ایشان شعار نبود؛ در تمام شئون زندگی‌شان جریان داشت، بارها با چشمان خود دیدیم که به محض بلند شدن صدای آذان، هر کاری که داشتند رها می‌کردند و بدون تأنیه‌ای، مکث، به نماز می‌ایستادند. این تعبد بی نظیر و متوسل شدن مداوم به اولیای دین در مواجهه با بحران‌های سهمگینی مثل فتنه‌های سال ۸۸، ۸۸ و ۶۰ نیز مخالفت‌ها و کارشکنی‌های زیاد از سوی برخی جریان‌های درون نظام نسبت به ایشان انجام

نداشت؛ بیانیه‌ای که چندماه بعد، همین نسل رامخاطب اصلی مأموریت تاریخی، «خودسازی، جامعه‌پردازی و تمدن‌سازی» قرار داد.

از این منظر، پیام سال ۱۳۶۹، بیانات ۱۲ مهر ۱۳۹۷ و بیانیه گام دوم، سه متن جداز از یکدیگر نیستند؛ بلکه سه مقطع از یک منظومه فکری واحدند که از «استمرار انقلاب» آغاز می‌شود، با اعتماد به جوانان شتاب می‌گیرد و در افق «تمدن‌نویس اسلامی» به انسجام نظری می‌رسد. در این منظومه، جوانان صرفاً سرمایه انسانی کشور نیستند؛ آنان پیشران گام دوم انقلاب و معماران آینده ایران‌اند؛ آینده‌ای که در آن، استمرار انقلاب با پیشرفت، عزت ملی و تمدن‌سازی معنا پیدا می‌کند. امام شهید انقلاب راهی را آغاز کرد و مسیر را به سوی قله‌های پیشرفت نشان داد که ثمرات آن به لطف الهی بامعوت شدن مردم خودنمایی کرد و انگونه که رهبر انقلاب اسلامی آیت الله سیدمجتبی حسینی خامنه‌ای توصیف کرده‌اند «برای اقامه حق و مقابله با باطل مبعوت شدند».

هزینه از طوفان‌ها عبور دهند. از حدود پنج سال پیش از حادثه، دستگاه‌های امنیتی آمریکا و رژیم صهیونیستی به دنبال حذف فیزیکی ایشان بودند. خود رهبر شهید هم این خطر را حس کرده بودند و حتی پیش‌بینی‌های لازم را برای جانشینی و هدایت امور انجام داده بودند؛ اما با این حال، هرگز زیر بار تدابیر حفاظتی پیچیده و فاصله گرفتن از مردم نرفتند. منطق این بود که چرا وقتی مردم در خطرند، من باید در

به نهایت نیز در وضعیت‌ی کاملاً مردم‌ی و غیرحفاظتی همراه با خود شهادت ببرم؟ از روی دیدن این مرد بزرگ بود، هرچند امروز برای درک ابعاد این واقعه زود است، اما خون برایش زکات عظیمی برای امت اسلام به همراه خواهد داشت. خداوند به شهادت او نیز مانند زندگی‌اش برکت دهد.

## سبک زندگی قرآنی؛ از تلاوت تا تحول اجتماعی

روایتی شنیدنی از سبک زندگی و مجاهدت‌های قرآنی رهبر شهید در گفتار استاد سید مرتضی سادات فاطمی

دوم انقلاب، در قالب یک نقشه راه تمدنی صورت‌بندی‌شد. اگر پیام سال ۱۳۶۹ بر پاسداری از اصول انقلاب، صیانت از هویت اسلامی، حفظ استقلال و استمرار راه امام تأکید دارد، بیانیه گام دوم همین اصول را به مسیر «خودسازی، جامعه‌پردازی و تمدن‌سازی» پیوند می‌زند به بیان دیگر، آنچه در پیام سال ۱۳۶۹ با عنوان «استمرار انقلاب» مطرح می‌شود، در گام دوم به نظر به «تکامل انقلاب» و حرکت به سوی تحقق تمدن‌نویس اسلامی ارتقا می‌یابد.

روزهای دیگر رفقا آقا چه نظم‌ی این معارف را مستند می‌کرد؛ چون می‌دانست این حرف‌ها باید برای فرداها و نسل‌های بعدی بلند شود و بگوید حاج آقا! مفهوم این آیات پیروند که به درازواضع و احوال امروز جامعه و مبارزه بخورد. فقط حواس‌ت باشد خودت نرسی که بگویند هماهنگ شده‌است».

مسجد کرامت هم داستان‌خودش را داشت. جلسات صبح جمعه‌ی ما با بقیه‌ی جلسات سنتی آن روزهای مشهد زمین تا آسمان فرق می‌کرد. جلسات دیگر بر از پیرمردها بود، اما مسجد کرامت غلغل جان‌ها بود؛ جوان‌های پرشور و انقلابی. یکی از همین بچه‌ها که دست در دست پدرش می‌آمد، محمود کاوه‌ی عزیز بود. آقا خودش می‌آمد صدر مجلس می‌نشست؛ رحل‌های قرآن را دایره‌وار می‌چیدیم تا همه با هم برابر باشند و حس هویت کنند. خود فیزیکی خود آقا به جلسه ابهت می‌داد.

اما اوج آقا، مدیریت بحران و مبارزه‌ی هوشمندانه‌اش با ساواک بود. وقتی رژیم شاه فهمید این جلسات دارد به کادرسازی انقلابی تبدیل می‌شود، آقا را «مموع‌الصنبر» کرد. یعنی حق نداشت باشد که در کلام در حوزه تجهیزات صوتی بود، دو تا ضبط صوت ریلی بزرگ سونی خرید؛ یکی برای خودم و یکی برای آقا. بیست و هفت‌هشت نوار آن روزها بر کردم. در آن دوره، من قاری ثابت کرسی‌های تفسیر بودم؛ یک روز در میان می‌می‌خواندم و

جوان‌ها هماهنگ کن که وقتی قاری تاووش تمام شد، یکی از آن‌ها از جایش بلند شود و بگوید حاج آقا! مفهوم این آیات پیروند که به درازواضع و احوال امروز جامعه و مبارزه بخورد. فقط حواس‌ت باشد خودت نرسی که بگویند هماهنگ شده‌است».

همین کار را کردیم. وسط جلسه، یک جوانی بلند می‌شد و سؤال می‌پرسید. آقا هم بلند می‌شد و در قالب «یا بخ» به سؤال‌های شرعی که جوان، متنبش را می‌رفت و داغ‌ترین حرف‌های سیاسی را به گوش مردم می‌رساند. مأمورهای ساواک که در جلسه بودند، می‌کردند یا آقا می‌گفتند چرا منبر رفتی؟ می‌گفت من منبر رفتم، من یک روحانی‌ام و در خانه‌ی خدا جواب مسئله‌ی شرعی کی جوان را دادم. اگر شما می‌گویید جواب سارق را ندانم، بروم در بوق و کرنا کنم که ساواک ما گفتن تفسیر قرآن است؟ با همین منطق، کل تشکیلات امنیتی شاه را خلع سلاح می‌کرد. این یعنی زیست‌پویا؛ یعنی درل محدودیت، رانفوذ ساختن.

این شجاعت آقا به ما هم سرایت کرده بود. اواخر سال ۵۷ که آقا به تهران رفته بود، من جلسه را اداره می‌کردم، رئیس کانونی محل آمده بود و خادم مسجد را سین چیم

### ویژه نامه استان خراسان رضوی

ettelaonline

### فانوس‌های شبانه و تریبون چوبی

روایتی از مشی تربیتی و سبک زندگی رهبر شهید در مسجد امام حسن (ع)



دکتر حسین فتحی معصوم

اگر بخواهم از آن روزهای دور، از همان سال‌های ۵۰ و حتی قبل‌تر از آن، به هسته‌ی مرکزی شخصیت و سبک زندگی «آقای خامنه‌ای» آنگاه کنم، باید بگویم که ما بایک «نماد‌زننده از توازن» رووبرویم: توازنی میان سادگی بی‌تکلف و دقت بی‌رحمانه‌ی علمی، میان روحانیت سنتی و نگاه مدرن به مدیریت اجتماعی. آنچه من و هم‌روز‌های فکری ما در آن سال‌ها تجربه کردیم، فراتر از یک حضور ساده در مسجد بود؛ ما در حضور کسی بودیم که می‌دانست چگونه «دین» را از انجماد سنتی خارج کند و آن را به یک «برنامه‌ی زندگی فعال» تبدیل نماید. این سفر روحانی از همان سال‌های ابتدایی در میدان شروع شد، زمانی که حتی برای یافتن یک رساله، باید میان گل‌ولای باغچه‌های پنهان شد، اما آنچه در ذهن ما حک شد، آن «رهبری خاموش اما عمیق» بود که در عین سادگی پوشش و بی‌تکلفی در برخورد، یک ساختار کادرساز بسیار دقیق را در پیش گرفته بود.

من وقتی به آن روزها فکر می‌کنم، اولین چیزی که در ذهن نقش می‌بندد، آن «سادگی استراتژیک» ایشان است. ایشان تنها در لباس، بلکه در رفتار، از هرگونه تظاهر و نمایش قدرت گریزان بودند. حتی در جلسات قرآن، وقتی با تواضع کامل در میان قاریان می‌نشستند، تنها یک حضور ساده نبود؛ بلکه نوعی «مدیریت معنوی» بود. ایشان می‌دانستند که چگونه بایک کلمه‌ی از طرف مقابل، «الله بزر بزدک» یا با توضیح ظرفی درباره‌ی تعبیر آیات، هم فضای معنوی را حفظ کنند و هم ذهن‌های پرسشگر را به سمت فهم صحیح معاهدات بیاورند. این همان سبک زندگی‌ای بود که در آن، «صاحب اختیار»، برای خود، جایگاهی بالاتر از «خدمتگزار حقیقت» قائل بود. این سادگی، دقیقاً نقطه مقابل آن غرورها و کاذب‌های آن دوران بود و همین، جاذبه‌ای غیرقابل مقاومت برای جوانانی چون ما داشت که در جست‌وجوی حقیقت بی‌ریا بودیم.

تحلیل من از مشی ایشان در آن سال‌ها نشان می‌دهد که ایشان از همان ابتدا، «تربیت کبفی» را بر «جمعیت‌گمی» مقدم می‌دانستند. وقتی در مسجد امام حسن (ع) جلسات تفسیر آغاز شد، ایشان تنها به دنبال تکرار سخنان مکرر نبودند؛ بلکه دانش‌تدریک «الگوی فکری» می‌ساختند. تبدیل کردن آن جلسات کوتاه به یک ساختار آکادمیک، با استفاده از تریبون‌های چوبی و الزام دانشجویان به ارائه و خلاصه کردن درس، نشان از یک «مدیریت آموزشی مدرن» داشت که در دل یک محیط سنتی و تحت فشار ساواک، جریان یافته بود. ایشان می‌دانستند که برای مقابله با جریان‌های مهلک آن زمان، مثل مجاهدین با مارکسیست‌ها، نباید با شعارهای هیجانی جنگید، بلکه باید با «ساختن کادرهای عمیق» پاسخ داد. حتی وقتی مسجد با جمعیت زیاد مردم پر می‌شد و شیشه‌های شکست، آتش‌ایان به جای تکیه بر آن شلونی، به سمت این بود که «آیامی توانسته‌ام یک نفر را به درستی تربیت کنم؟». این یعنی نگاه یک استاد بزرگ» به «جامعیت مدرن» (تربیت کبفی)؛ نگاهی که ارزشی برای رابر ارزش توسعه مقدم می‌شمرد تا در برابر طوفان‌های فکری، هسته‌های مقاوم‌ماندگار باشند.

این دقت وسواس‌گونه در «کیفیت»، حتی به حوزه‌ی هنر و تلاوت نیز می‌گوشیده می‌شد. ایشان به معنای کلی آیات پسندده نمی‌کردند؛ بلکه با نگاهی بسیار دقیق و حتی فنی، به جزئیات تلاوت توجه داشتند. وقتی به قاریانی مثل هاشم رفعتی یا احمد ابوالقاسمی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که ایشان چگونه بایک پیشنهاد ساده، مثل هدیه دادن یک نوار تلاوت خاص یا بایک تذکر ظرف درباره‌ی «عجله در قرات»، مسیر زندگی یک انسان را درگون می‌کردند. این نشان‌دهنده‌ان است که سبک زندگی ایشان، «تکنیک‌ناپذیر از تخصص» بود.ایشان معتقد بودند که حتی یک قاری قرآن، نباید تنها به قرآن تکیه کند، بلکه باید «حرفه‌ای و تخصصی» داشته باشد تا مسئولیت زندگی‌اش را فراموش نکند. این همان پیوند بین «روحانیت» و «تعالی مادی» است؛ یعنی دین نباید باعث بی‌قربانی در عرصه‌های علمی و حرفه‌ای شود، بلکه باید انگیزه‌ای برای «قله‌گیری» در تمام عرصه‌ها باشد. یکی از عمیق‌ترین خاطرات من از سبک زندگی و نگاه تربیتی آقا، مربوط به شلوغی بیش از حد مسجد در یکی از شب‌ها بود؛ از دحام به قدری بود که زیر فشار جمعیت، شیشه‌های مسجد اگر مرد هستند، خودشان بیایند این کار را بکنند؛ همین ایستادگی باعث شد که رژیم عقب‌نشینی کند و چراغ جلسات تا ما چند ماه مانده به انقلاب روشن بماند.

پاسخ آقا تکان‌دهنده و نشان‌دهنده عمق نگاه کادرساز ایشان بود. فرمودند: «ای‌گاش به جای آن جمعیت شلوغ که آمدند و شیشه‌ها را شکستند، من فقط «یک نفر» را درستی و به طور عمیق تربیت می‌کردم که امروز به درمان بخورد. اگر فقط یکی از شا‌حرف مرا با تمام وجود درک می‌کرد، برای من کافی بود».

این سخن، مرام تربیتی اقرارناشان می‌داد: تمرکز بر کادرسازی کیفی به جای تکیه بر جمعیت‌های هیجانی و سیاهی‌لشکر.

وقتی رژیم شاه مسجد امام حسن (ع) را بست و آقا را به پاریس تبعید کرد، ارتباط از کانیک ما موقتا قطع شد. اما آن روزیانی فکری کار خود را کرد. سال ۱۳۵۶ که ایشان از تبعید برگشتند، موج سنگین تبلیغات مارکسیستی در دانشگاه به راه افتاد و خیلی‌ها جاذب توده‌های هاشند، اما ما به لطف تفسایر اصیل و کارپردی آقا که قرآن را نه یک کتاب تشریفاتی، بلکه برنامه مبارزه و زندگی می‌دانست، محکم ایستادیم.

مادر علم پزشکی یاد می‌گیریم که از میان برکه‌های پلاطونی شرح حال بیمار، فورا، نکته کلیدی» را استخراج کنیم. تمام آن جلسات، دوجره سوری‌ها در سرما و شب‌زنده‌داری‌ها زیر نور چراغ نفتی، برای ما رسیدن به همان نکته کلیدی بود؛ این که سبک زندگی قرآنی، یعنی ایستادگی، خودسازی، جمعیت‌کادری استوار و پیوند زدن دین با نیازهای واقعی جان و اندیشه ما باشد.

در نهایت، اگر بخوام هر یک از این تصویر را در یک کلمه خلاصه کنم، آن کلمه «ایمان» است؛ انضباط در ساده زیستی، انضباط در تدریس، انضباط در تلاوت و انضباط در مدیریت بحران. ایشان با همان دقت علمی که در اصلاح یک مقام موسیقایی تلاوت به کار می‌بردند، در سیاست و مبارزه نیز به دنبال «مسیر صحیح و منطقی با معنا» بودند. ما که در آن سال‌ها با دوجره‌ها از میان سرمای مشهد به سمت آن مسجد کوچک می‌رفتیم، در واقع به دنبال یک «جهت» بودیم و ایشان با آن مشی کادرساز، دقیقاً همان جهت را با استفاده از ابزارهای ساده اما با استراتژی‌هایی عمیق، برای ما ترسیم کردند. این سبک زندگی، که در آن «خدا» محور اصلی سیاست، علم و حتی هنر است، همان چیزی بود که به ما آموخت که چگونه در برابر تاریکی‌ها، نوری ماندگار و ساختارمند از خود باقی بگذاریم.





### چگونه قرآن برای رهبر شهید

خوانش سیره مبارزاتی و سلوک قرآنی

در گفتار حجت الاسلام والمسلمین محمد باقر فرزانه



در تاریخ مبارزات پیش از انقلاب، چهره‌های متعددی با رویکردهای سیاسی، حزبی یا چریکی به میدان آمدند؛ اما سبک زندگی و مبارزه رهبر شهید، هویتی کاملاً متمایز داشت. مبارزه برای او نه از دلالت تاریک گروه‌های مخفی، بلکه از روی سجاد‌ه و در میان برگ‌های مصحف شریف آغاز شد. سیرهٔ زندگی رهبر شهید نشان می‌دهد که او پیش از آنکه یک رهبر سیاسی یا مصلح اجتماعی باشد، یک «مأنوس باقرآن» و شفیقه تلاوت بود. این انس، یک تقنن یا عادت عبادی صرف نبود؛ بلکه شالوده و تار و پود سبک زندگی او را تشکیل می‌داد؛ انسی عمیق که در آن، ساعت‌ها گوش سپردن به نواهای قاریان مصری یا حضور متواضعانه در محافل قرآنی مساجد مشهد، به روح او جلا می‌بخشید و مسیر پیش‌روی او روشن می‌کرد.

تجلی این انس قرآنی در سیره علمی ایشان، تغییر جهت سنت‌های آموزشی بود. در روزگاری که طلاب جوان از ایشان درخواست «درس اخلاق» کردند، پاسخ هوشمندانه رهبر شهید نشان از باور عمیق او به جامعیت وحی داشت؛ او فرمود: «اخلاق نمی‌گویم، اما اگر مایل باشید، تفسیر می‌گویم.» این انتخاب، نمادی از سبک تربیتی ایشان بود، چرا که اخلاق حقیقی را نه در توصیه‌های انتزاعی، بلکه در زیست قرآنی می‌جست. سبک تدریس او نیز آینه‌ای در برابر جامعه بود؛ او تفسیر را از نقشه کتابخانه‌های کف خیابان و متن دغدغه‌های روزمره مردم-مردم‌واژه‌هایی چون «تقوا» در نگاه او، نه یک پرهیزکاری گوشه گیرانه، بلکه یک «مراقبت فعال اجتماعی» در برابر طاغوت و جریان فساد تلقی کرد.

یکی از شاخص‌ترین ابعاد سبک زندگی رهبر شهید، «مقاومت و خستگی‌ناپذیری» در مسیر ترویج معارف بود. در دوران حفقان ساواک، زمانی که مأموران درهای مدرسه‌ها علیه رابه روی مشفقان قرآن می‌پشتند، سبک برخورد ایشان نه انفعال بود و نه عقب‌نشینی. او به همراه شاگردانش بر روی تخت‌های سنگی ورودی مدرسه می‌نشست و بدون هیچ وسیله صوتی و بلندگویی، جلسه را ادامه می‌داد. حتی در سرمای استخوان‌سوز زمستان و در ایوان اماکن متبرکه، این حلقه‌های معرفتی تعطیل نمی‌شد. این رفتار، الگویی عملی از «ایجاداری بر سر آرم‌ها» در سخت‌ترین شرایط رابه نگارش در یکتبه می‌کرد؛ درسی عملی که کارکردی به مراتب بیشتر از تئوری‌های کتابی داشت.

منش اخلاقی و علمی ایشان، آمیزه‌ای از «دقت، پیش‌مطالعه و فروتنی» بود. ایشان هرگز بدون آمادگی کامل و مطالعه عمیق آرای مفسران بزرگ مانند المیزان و فی ظلال، یا به کلاس درس نمی‌گذاشت؛ اما در عین حال، سبک تدریس او به قدری روان و ملموس بود که از بازاری ساده تا دانشجوی دانشگاه و طلبه فاضل، همگی در درس او جایگاه خود را می‌یافتند. این تسلط و تخصص شگرف قرآنی به حدی برجسته بود که اندیشمندی چون شهید مطهری در جمع نخبگان، با قاطعیت او را «متخصص در قرآن» نامید.

بخش دیگری از سبک زندگی رهبر شهید، به «کادرسازی پنهان و کار گروهی» اختصاص داشت. او به تنهایی کار نمی‌کرد، بلکه کارگاه‌های مفاهیم قرآنی راه می‌انداخت و طلاب جوان را در پروژه‌های تحقیقاتی مشارکت می‌داد تا تفکر قرآنی را در آن‌ها رونی کند. جلسات سری پنجشنبه‌ای ایشان با شاگردان برگزیده، کانون پرورش تفکر نقاد در برابر موار کرسیسم و جریان‌های انحرافی زمانه بود؛ جایی که با عبیگ قرآن، انقاط به مسلخ کشیده می‌شد.

سیره یت و ضیط آثار ایشان نیز گویای شرایط سخت و در عین حال عزم راسخ یاران اوست. در دورانی که نواهای خام ضبط صوت به شدت کمیاب بود و شاگردان مجبور بودند برای ضبط درس جدید، صوت جلسه قبل را روی کاغذ پیاده کرده و نوار را پاک کنند، رهبر شهید خود با نظمی ستودنی، تمام فیش‌ها و آماده‌سازی‌های پیش از درس را در دفترچه‌ای شخصی ثبت می‌کرد. همین نظم ثبت‌شده در سال‌ها بعد توانست خلل‌های متون پیاده‌شده را بر کند و اثر ماندگاری چون تفسیر سوره توبه را به جامعه هدیه دهد.

در نهایت، غایت تمام این مجاهدت‌ها در یک جمله طلایی خلاصه می‌شود که تا ر وود اندیشه رهبر شهید را می‌ساخت: «دین برای زندگی است، نه چیزی در کنار زندگی». در سبک زندگی ایشان، دین یک سلسله عقاید ذهنی محض یا احکام فردی جدا افتاده نبود که بتوان آن را در هر گوشه از دنیا و زیر پرچم هر حکومتی پیاده کرد؛ بلکه دین، یک تنظیم‌کننده، رابطه انسان با جامعه، طبیعت و حاکمیت است. از این رو، تشکیل حکومت اسلامی و تلاش برای برپایی عدالت، نه یک ترجیح سیاسی، بلکه لازمه زیست مسلمانان در این سبک زندگی است. رهبر شهید با زیست قرآنی خود نشان داد که قرآن باید شاقول و ترازوی تمام‌شمارش‌فردی و اجتماعی باشد و هر مؤمنی موظف است زندگی خود را با این شاقول الهی تنظیم کند.

### از «طرح کلی اندیشه اسلامی» تا تئوری مقاومت؛ تبیین مبانی قرآنی حکمرانی اقتصادی در اندیشه رهبر شهید



دکتر عادل یغبامی

عضویت علمی دانشگاه امام صادق(ع)

نگاه رایج در محافل علمی غرب، همواره دین را در تقابلی آشتی‌ناپذیر با دنیا و توسعه اقتصادی تصویر کرده‌است؛ دو قطبی‌ی کاذبی که انسان را محیر بین «رهبانیت‌آخرت‌گرا» یا «مادی‌گرایی سکولار» می‌داند. با این حال، با پیروزی انقلاب اسلامی، رویکردی نوین در بازخوانی متون دینی شکل گرفت که دین مرزبندی‌های سنتی را به چالش کشید. نقطه پرگار این نوآندیشی دینی را این‌توان در اثر جریان‌ساز رهبر شهید، یعنی کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» جستجو کرد. این کتاب یک اثر الهیاتی صرف به معنای کلاسیک نیست؛ بلکه تبیین‌کننده جریان‌ای است که امروز در فضای آکادمیک از آن به عنوان «الهیات اجتماعی» یاد می‌کنیم؛ الهیاتی که سطر به سطر آن دلالت‌های عمیقی بر عرصه علوم اجتماعی و به ویژه اقتصاد دارد.

در این منظومه فکری، اساساً تفکیکی میان امور مادی و معنوی وجود ندارد. در اندیشه اصیل اسلامی، هر رفتار مادی از جمله معیشت و عمران زمین، اگر در چارچوب نیت الهی انجام شود، عین عبادت است. لذا، ادعای ناسازگاری دین و دنیا باطل می‌شود. در این نگاه، مفاهیم مقدسی چون ایمان، تقوا و ولایت از زاویه یک‌پارکرد اجتماعی و جامعه‌سازی بازتعریف می‌شوند. برای نمونه، مفهوم «ولایت» در این اندیشه، تجلی عینی «شبکه‌سازی» و «جبهه‌سازی» است؛ مفهومی که در عرصه اقتصاد خود را در قالب زنجیره تأمین متراکم، تعاونی‌های پویا و همدلی میان ذی‌نفعان اقتصادی نشان می‌دهد. این همان ریشه الهیاتی مفاهیمی چون «مردم‌سالاری دینی در اقتصاد» است که دهه‌ها بعد در اسناد بالادستی کشور تجلی یافت.

بنابراین، توجه ویژه رهبر شهید به حوزه اقتصاد و نام‌گذاری مستمر شعارهای سال با محوریت تولید و معیشت، نه یک انحراف از آرمان‌های نامعنوی، بلکه یک ضرورت استراتژیک و قرآنی بوده‌است. این توجه مبتدا در دوازده قابل تحلیل است؛ نخست، وظیفه ایجابی انقلاب اسلامی در اقامه دین و ابعاد معیشتی آن که قرآن کریم در آیه ۶۶ سوره مائده بدان اشاره کرده و برپایی کتب استانی را ملازم با رفاه همه جانبه و بارش برکات الهی از آسمان وزمین می‌داند. دوم، زاویه سلبی و دفاعی در برابر جنگ اقتصادی تمام‌عیار که دشمنان از همان نخستین روزهای انقلاب با بلوک‌ها کردن اموال ایران آغاز کردند.

در شرایطی که دشمنان استکباری در جنگ‌های نظامی، امنیتی و فتنه‌های داخلی بارها طعم شکست را چشیده‌اند، آخرین امید خود را بر ناگراآمد جلوه دادن نظام در عرصه اقتصادی و ایجاد رعب‌های معیشتی متمرکز کرده بود. در مواجهه با این شرایط، جنگی، تأکید مستمر رهبری بر مقوله اقتصاد، مهندسی هوشمندانه افکار عمومی و متمرکز ساختن انرژی‌های جامعه برای خنثی‌سازی این تیک دشمن بود. ایستادگی و تاب‌آوری امروز کشور در برابر تلاطم‌ها و تحریم‌های نابرابر، خروجی مستقیم همین دوده‌ها و فاشپاری بر ترویج فرهنگ کار، تولید ملی و خودکفایی است؛ هرچند که ضعف‌های موجود نیز ناشی از بی‌توجهی برخی دولت‌ها به این اصول راهبردی است. تلاطم این مسیر هوشمندانه را می‌توان در نام‌گذاری‌های سال جدید (۱۴۰۵) توسط حضرت آیت‌الله‌سیدمجتبی‌خامنه‌ای مشاهده کرد؛ بار دیگر بر محوریت «اقتصاد مقاومتی» به عنوان پل‌آینده شاسانه کشور تأکید روزی‌ب‌روز.

تأکید رهبری بر اقتصاد مقاومتی، تنها یک سیاست‌گذاری اقتصادی نیست، بلکه

یک راهبرد قرآنی برای «نفی سییل» دشمن است. این راهبرد، با ترکیب سه عنصر

«خودکفایی تکنولوژیک»، «شبکه‌سازی تعاونی» و «هم‌فرازی بخش‌های عمومی و خصوصی»، موفق شده است تا تاب‌آور را در برابر تحریم‌های نابرابر مقاوم کند. برای

نمونه، توسعه صنایع دفاعی و تولید مواد اولیه دارویی در شرایط تحریم، نمونه‌هایی

از این مقاومت در عرصه اقتصاد هستند.



یادداشت



حجت‌الاسلام والمسلمین حسن‌هاشمی‌گنابادی

وقتی به دهه‌های چهل و پنجاه در مشهد نگاه می‌کنم، خودم را وسط یک فضای بسته و به شدت منجمد می‌بینم. حوزه‌های علمیه گرفتار نوعی سکون سنتی بودند و رژیم با ابزار ساواک و اوقاف، تمام مجاری تنفسی مساجد بزرگ شهر را بسته بود. در چنین اتمسفر نفس‌گیری، روحانی جوانی به نام آیت‌الله خامنه‌ای حرکتی نوگرا، جریان‌ساز و کادرساز را در لایه‌های زیرین شهر هدایت می‌کرد؛ مردی ذوابعد که هرگز به یک قالب یا یک کار تک‌بعدی قناعت نمی‌کرد. ایشان هم‌زمان که در سنگرهای مثل مساجد کرامت و امام حسن مجتبی (ع) جریان مبارزه در خراسان را سازماندهی می‌کرد، کلاس‌های درسی برپاری نیز داشت.

ایشان همیشه به ما تأکید می‌کرد عمیق درس بخوانیم، اما مکرر در گوشمان زمزمه می‌کرد: «تنها درس خواندن محض و متجهت‌منزوی شدن فایده‌ای ندارد؛ این سخن درس بی‌مایه، فطیر است!» باور داشت طلبه تراز انقلاب باید در دیگر عرصه‌های اجتماعی و مبارزاتی هم حضور فعال داشته باشد. با همین نگاه استراتژیک، جمعی خستگی‌ناشامل از ۱۳۲ نفر از طلاب مستعد را برگزید که من هم با هدایت خودشان وارد این حلقه شدم. یکی از برنامه‌های فشرده ایشان برای ما،



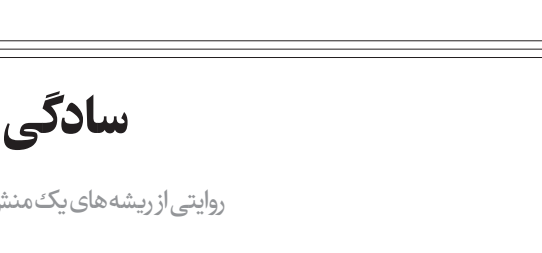
هاشم روغنی

استاد و داور بین المللی قرآن کریم

وقتی به آن سال‌ها برمی‌گردم، انگار دوباره همان پسرپنجی ده-دوازده ساله‌ای هستم که ترک موتور پدرم می‌نشستم و با هم به دل خیابان‌های مشهد می‌زدیم تا پای منبر «اقدسیدعلی‌آقا» بنشینیم. شهید آن روزها، عطش عجیبی برای قرآن داشت. جلسات کم بود، اما وقتی برگزار می‌شد، جان می‌داد برای پرواز؛ رنگ و بوی خدایی عجیبی داشت که فقط جای تمرین صوت و لحن نبود، جای یادگرفتن اخلاق، قناعت و صداقت بود.

اولین بار که ایشان را از نزدیک دیدم، یادم هست در منزلی در مشهد بود. ایشان خیلی ساده، بی‌تکلّف و با هاهمان لباس طلیگی، تنهای تنها آمده بود. خیلی دقیق گوش می‌داد؛ وقتی قاری جوانی تلاوت می‌کرد، رایی تشویق می‌گفت «آفرین» یا «الله بی‌ی‌دک». یادم هست یکی از حاضران که انگار دهنش ناخودگانه رفته بود سمت تاریخ

چهارده ساله بوم‌وم در مسجد کرامت، در آن ایام، من آن قدر با قرآن مأنوس بودم که توی مسیر مدرسه یا حتی وقتی برای خرید بیرون می‌رفتم، زیر بار زمزمه‌اش می‌کردم. این تمرین‌ها باعث می‌شد در جلسات، با بخوانند بخوانم. برایم فقط هنر نبود؛ عشقی بود درگ و خشم، بزرگ‌تراهم مرا تشویق می‌کردند و بویژه وقت‌ها که مثلاً استادی از جلسه دیگری می‌آمد، از من می‌پرسیدند چطوریم! نشان بدهند این جلسه چه شادگاری تربیت کرده‌است. اما یک خاطره، مسیر تمام زندگی قرآنی مرا عوض کرد. سال ۱۳۵۵ بود؛ چهارده ساله بوم‌وم در مسجد کرامت،



محمدعلی جازayerی

نخف‌آبادی بود؛ بانوایی آگاه، دوستدار شعر و ادب که حتی تسلطش بر زبان عربی—به واسطه اقامت در نجف—ابزار توبه و فرزندارش بود. از سوی دیگر، پدرشان، آیت‌الله سیدجواد خامنه‌ای، تجسم مجسم زهد، تواضع و فرار از جلوه‌گری‌های مادی بود. ایشان دانشمندی بزرگ اما بی‌ادعوبه که نماز داشت‌اش در مسجد ترک‌ها و مباحثات علمی و بی‌ربایش با پدرم و آیت‌الله ملکی، هیچ‌گاه با حجب‌جاه و مقام‌لوده نبود. صمیمیت این بزرگواران به قدری بود که هر وقت سرزادرم تعریف می‌کرد چطور پدرم و آیت‌الله سیدجواد باست از استحمام در حمام عمومی، ساعت‌ها بر روی سکو به زبان ترکی با هم گفتگو می‌کردند. در چنین اتمسفری از علم، ادب، زهد و محبت، شاگه، شخصیتی رهبر شهید بی‌ریزی بود؛

روند جدی من به عرصه مبارزه و درک اندیشه‌های سیاسی ایشان به پس از خرداد ۱۳۴۲ برمی‌گردد؛ روزگاری که طلبه‌ای نوچوان در مدرسه بالاسر مشهد بوم‌وم را انگشت‌های تارم‌وزنی دسّتی اعلامیه‌های امام خمینی، در اتمسفر پرشور مبارزه نفس می‌کشیدم.



## تبارشناسی یک حرکت تحول‌خواه در بستر اختناق

کادرسازی پنهان و بازخوانی مشی تربیتی رهبر شهید در دوران حفقان مشهد



مدیران می‌کرد با پیش‌مباحثه دقیق حاضر شویم. آقا در مقام استاد، هم خوب درس می‌داد و هم در مقام ارز‌یاب، تکالیف را با کیفیت تحویل می‌گرفت.

یکی از نقاط تلخ آن دوران، غربت کامل قرآن کریم در حوزه‌ها بود. تفسیر قرآن در فضاهای رسمی درسی غیرمطلوب و حاشیه‌ای به شمار می‌رفت و شان یک عالم‌بزرگ نمی‌دانستند که تفسیر بگوید؛ علمیت فقط باید در قضا و اصول اثبات می‌شد. کار به جایی رسیده بود که گاهی طلاب در تشخیص آیات قرآن از روایات در متون درسی دچار تردید می‌شدند. یک بار خودم با طلبه‌ای فاضلی سرآیه‌ای روایت‌بودن یک عبارت مشاخره کردم، چون نه حافظ قرآنی بود و نه قاری کشوری، خدمت مرحوم آیت‌الله واعظ طبعی رفتم؛ که کتاب معالم را تدریس می‌کرد. ایشان کوچک و بی‌نام‌ونشان در خیابان‌نواب آقاایان، این عبادت‌اصلاّیه نیست!»

در چنین وضعیت اسفباری، راندا نذاری حلقه‌های تفسیری برای آقا یک استراتژی کلان و حیاتی بود تا قرآن را از غربت خارج کند؛ به ویژه در برابر گروهک‌های انتقاطی مثل مجاهدین خلق که آیات را ماتر بالیستی تحریف می‌کردند و حوزه هم به دلیل انزوا، پانکی به آن‌ها نمی‌زد. ایشان هم بسیار پویا بود؛ هر روز قبل از صواک به راحتی نمی‌توانست به تفسیر قرآن ایراد قانونی بگیرد و کن‌ارتعطل می‌کرد. در کل حوزه مشهد، چه در درس محدود



میرزا جواد آقای آمینی

## وقتی قرآن، «نقشه زندگی» شد



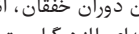
تمرین می‌کنم. بابلخند گفتم: «خوب گوش بده». یا حتی یک‌بار که یک هفته نرفته بودم مسجد، وقتی در خیابان دیدم، با دقت پرسیدم: «این هفته شما را در مسجد ندیدم!» این یعنی ایشان فقط یک استاد نبود؛ ایشان یک «مربی» بود که تگ‌ها شاگردانش برایش اهمیت داشتند.

آن سال‌ها اقدامات تحت تعقیب ساواک بود، گاهی با زدا داشت می‌شد و گاهی جلسه تشکیل می‌شدو گاهی تعطیل. اما پدرم که علاقه عجیبی به ایشان داشت، با اینکه می‌دانست چقدر شرایط سخت و پرخطر بود، می‌گفت: «این را حتماً گوش بگیر! اگر عذاب است، ما کن.» نوار تلاوت مصطفی اسماعیل بود؛ سوره‌های بقره و طارق. آن نوار برای من نوجوان، حکم کنج کار داشت. تان روز بیشتر با سبک عبداللطیاط یا مشاوش مانوس بوم، اما وقتی تلاوت مصطفی اسماعیل را شنیدم، فهمیدم تلاوت یعنی چه! فهمیدم یعنی صدا و آهنگ باید دقیقاً با معنای آیه، با شادی آیه یا حزن آیه هماهنگ باشد. آن نوار، افق‌های ذهنی مرا بزر و رو کرد.

اما چیزی که سبک زندگی آقا را برایم متمایز می‌کرد، فقط همین هدیه نبود؛ پیگیری ایشان بود. چند وقت بعد، از خیابان همدگر را دیدیم. احوال پرسی کرد و بلافاصله پرسید: «آن نوار مصطفی اسماعیل را چه کردی؟» گفتم دارم گوش می‌کنم و



روایتی از ریشه‌های یک منش تربیتی؛ مشق سادگی، کادرسازی و وسعت نظر در زندگی رهبر شهید



در آن دوران حفقان، آنچه آیت‌الله خامنه‌ای را از دیگران متمایز می‌کرد و توبه و فرزندارش طلب و مطالب آراستگی ظاهری و باطنی ایشان بود. در حالی که جریان‌های چپ و مارکسیستی بالادینیاتی فریبنده ذهن جوانان راهدف گرفته بودند و برخی از علما با ایجاد دیوارهای رسمی خود را از نسل جدید جدا می‌کردند، ایشان با صمیمیت تمام پای حرف‌های جوانان می‌نشست، ایشان صرفاً یک مدرس حوزه نبود؛ رمان می‌خواند، شعر می‌گوش می‌نوید؛ قلمی روان داشت و ترجمه می‌کرد. این وسعت دایره مطالعاتی و تسلط بر ادبیات روز جهان غرب و غرب باعث می‌شد وقتی یک روشنفکر یا حتی یک چریک گردپاره‌رویش می‌نشست، تمام پیش‌فرض‌هایش فرو ریزد؛ چرا که با روحانی آگاهی مواجه می‌شد که اندیشه‌های آنان را نه از روی تکفیر و بدبینی، بلکه از مسیر مطالعه دقیق آثارشان تقد می‌کرد.

خاطره درخشان من به سال ۱۳۶۱ برمی‌گردد؛ زمانی که ریاست مرکز هنرهای نمایشی را بایزیتقم و بلافاصله با الیستی ۱۳ نفر از هنرمندان پیش از انقلاب برای احداث عواجه شدم. وقتی با ناراحتی نزد ایشان رفتم و تهدید به استعفا کردم، کلام پدرانه و عمیق ایشان سمیر را تغییر داد. فرمودند: «این‌ها مانند تو در خانواده مذهبی بزرگ شده‌اند و نماز شب پدرشان را ندیده‌اند؛ معیشت‌شان به این کار وابسته است و اگر اخراج شوند، سرخورده شده و به دام مفاسد باضد می‌افتند».

صاحب امتیاز: موسسه اطلاعات  
سرویس: خراسان رضوی؛ سید محسن فرجادی  
دیپرویزه نامه: امید حسینی نژاد

مدیر مسئول: عبدالرضا آیزدپناه

چهارشنبه ۱۷ تیر ۱۴۰۵  
۲۲م محرم ۱۴۴۸ هـ  
۸ جولای ۲۰۲۶

ettelaatonline  
ettelaatonline.com



یادداشت

### مبادا تلاوت را رها کنی!

سبک زندگی و مشی تربیتی

رهبر شهید

در گفتاری از احمد ابوالقاسمی



سال‌ها پیش، در دوره‌ای از زندگی‌ام، سؤال‌ها و تردیده‌های عجیبی سراغم آمده بود. کمی بیشتر از سی سال سن داشتم و مدام با خودم خلوت می‌کردم که: «چرا باید این همه وقت و انرژی را صرف تلاوت کنم؟ اگر فردا روزی در آن دنیا جُلُوم برگیرند و ببرسند چرا به جای این همه تلاوت، بیشتر به مفاهیم قرآن نیرداختی، چه جوابی دارم بدهم؟» فکر می‌کردم شاید قاری قرآن فقط باید صرف‌سراغ تفسیر بیورد. این تردیدهای خوره به جانم افتاده بود؛ تا اینکه اوایل دهه هشتاد، فرصتی پیش آمد تا در یک محفل انس باقرآن، خدمت مقام معظم رهبری تلاوت کنم.

در دهنم دو دغدغه فنی بزرگ هم داشتم؛ یکی اینکه آیا تلاوت‌م واقعا معنا‌محور هست یا نه، و دیگر اینکه آیا از مقامات موسیقایی در تلاوت دیگر استفاده می‌کنم؟ بعد از تلاوت، وقتی با کلی اضطراب جلو رفتم تا خدمت ایشان برسم، پیش از آنکه حتی یک باز کنم و سؤال‌هایم را ببرسم، آقا طوری با من صحبت کردند که انگار دقیقاً درون دهنم را می‌خواندند. رویه من کردند و فرمودند: «خیلی خوب و با معنا می‌خوانی و از مقامات هم خوب استفاده می‌کنی.» همان لحظه حس کردم بار سنگینی از روی دوشم برداشته شد. در همان جلسه، آقا تأکید کردند: «آقای ابوالقاسمی، مبادا تلاوت قرآن را رها کنی.»

البته در دلم یک خواسته کوچک هم داشتم؛ چشمم به انگشت‌های دست ایشان بود و دوست داشتم یکی از آن‌ها را یادگاری بگیرم. وقتی آقا فرمودند تلاوت من هنوز سه برابر جای پیشرفت دارد، به شوخی گفتم: «آقا شما از مآثر یرف می‌کنید، اما صله‌ای چیزی به ما نمی‌دهید؟» بلخندی زدند و گفتند: «یک انگشت به شما می‌دهم.» آن روز انگشت را نگرفتم، اما حدود یک هفته بعد، انگشتی را که سال‌ها بان نماز خوانده بودند، برایم فرستادند. این هدیه وان جمله «تلاوت را رها کن.» انگیزه‌ایم را صدچندان کرد؛ به خصوص که در همان محفل، یک قاری مصری حضور داشت و حرفی به من زد که دلم را رسوزاند. او گفت: «شما ایرانی‌ها هرچقدر هم بالا بروید، باز هم تصور نکنید که می‌توانید یک مصری‌ها قرآن بخوانند.» این حرف نه تنها ناامید نکرد، بلکه به لطف خدا و با دالگرمی‌های آقا، انگیزه‌ای شد تا بیشتر تلاش کنم.

برای من همیشه سبک زندگی و نگاه دقیق رهبری به مقوله قرآن شکفت‌انگیز بود. ایشان معتقد بودند ایران باید در همه حوزه‌ها در قله باشد؛ چه در پزشکی، چه در نظامی، چه در علم و چه در تلاوت قرآن. می‌فرمودند کشور که روزی توان ساخت سیم خاردار نداشت، امروز در دنیا قلابی می‌کند؛ پس در قرآن هم باید به قله برسد. یکی از کارهای بزرگی که با نگاه ایشان راه افتاد، تأسیس رادیو قرآن بود که به قاریان ایرانی هویت و اعتماد بخش داد. آقا خودش ساعت‌ها با قاریان می‌نشست، الگوهای مناسب معرفی می‌کرد و جهت‌گیری‌ها را مشخص می‌کرد. کجای دنیا رهبر یک کشور پنج ساعت از وقتش را در یک جلسه صرف شنیدن و تحلیل تلاوت قرآن می‌کند؟

ایشان حتی در جزئیات فنی هم بی‌تغییر بودند. بارها پیش می‌آمد که تلاوتی از رادیو یا تلویزیون پخش می‌شد و ایشان همان لحظه از طریق دفتر تماس می‌گرفتند و تشویق می‌کردند. یک بار از دفتر با من تماس گرفتند و توصیه‌ای فنی از قول آقا نقل کردند؛ وقتی دقت کردم، دیدم دقیقاً دست‌روی یکی از صف‌های پنهان تلاوت‌م گذاشته‌اند؛ بعد از آن، هر بار که پشت می‌گرفتم می‌رفتم، آن تکرار را در دهنم مرور می‌کردم.

خاطره شیرین دیگری که هرگز فراموش نمی‌کنم، مربوط به روزی است که سوره «جن» را خدمتشان خواندم. بعد از اتمام تلاوت، با محبت و بلخند فرمودند: «آقای ابوالقاسمی، تلاوت را تا آخر عمرت ادامه بده.» بعد سه‌ها بگویند، نمی‌دانم فرمودند: «خواندن شما هنوز سه برابر جای رشد دارد.» با قاطعیت این مسیر را ادامه بده.» باز هم به شوخی صله خواستم و ایشان با روی گشاده، انگشت دیگری از انگشت‌های شخصی‌شان را به من هدیه دادند.

چند سال بعد، در سال ۱۳۸۵، دوباره توفیق دیدار

حاصل شد. باز هم همان فکر بازنشستگی از تلاوت

در چهل سالگی در دهنم جرج می‌زد. باز هم قبل از اینکه حرفی بزنم، آقا نگاه می‌من کردند

و فرمودند: «آقای ابوالقاسمی، تلاوت را تا آخر عمرت ادامه بده.» بعد سه‌ها بگویند، نمی‌دانم فرمودند: «خواندن شما هنوز سه برابر جای رشد

دارد.» با قاطعیت این مسیر را ادامه بده.» باز هم به شوخی صله خواستم و ایشان با روی گشاده،

انگشت دیگری از انگشت‌های شخصی‌شان را به من هدیه دادند.

چند سال بعد، در سال ۱۳۸۵، دوباره توفیق دیدار

حاصل شد. باز هم همان فکر بازنشستگی از تلاوت

در چهل سالگی در دهنم جرج می‌زد. باز هم قبل از اینکه حرفی بزنم، آقا نگاه می‌من کردند

و فرمودند: «آقای ابوالقاسمی، تلاوت را تا آخر عمرت ادامه بده.» بعد سه‌ها بگویند، نمی‌دانم فرمودند: «خواندن شما هنوز سه برابر جای رشد

دارد.» با قاطعیت این مسیر را ادامه بده.» باز هم به شوخی صله خواستم و ایشان با روی گشاده،

انگشت دیگری از انگشت‌های شخصی‌شان را به من هدیه دادند.

چند سال بعد، در سال ۱۳۸۵، دوباره توفیق دیدار

حاصل شد. باز هم همان فکر بازنشستگی از تلاوت

در چهل سالگی در دهنم جرج می‌زد. باز هم قبل از اینکه حرفی بزنم، آقا نگاه می‌من کردند

و فرمودند: «آقای ابوالقاسمی، تلاوت را تا آخر عمرت ادامه بده.» بعد سه‌ها بگویند، نمی‌دانم فرمودند: «خواندن شما هنوز سه برابر جای رشد

دارد.» با قاطعیت این مسیر را ادامه بده.» باز هم به شوخی صله خواستم و ایشان با روی گشاده،

انگشت دیگری از انگشت‌های شخصی‌شان را به من هدیه دادند.

چند سال بعد، در سال ۱۳۸۵، دوباره توفیق دیدار

حاصل شد. باز هم همان فکر بازنشستگی از تلاوت

در چهل سالگی در دهنم جرج می‌زد. باز هم قبل از اینکه حرفی بزنم، آقا نگاه می‌من کردند

و فرمودند: «آقای ابوالقاسمی، تلاوت را تا آخر عمرت ادامه بده.» بعد سه‌ها بگویند، نمی‌دانم فرمودند: «خواندن شما هنوز سه برابر جای رشد

دارد.» با قاطعیت این مسیر را ادامه بده.» باز هم به شوخی صله خواستم و ایشان با روی گشاده،

انگشت دیگری از انگشت‌های شخصی‌شان را به من هدیه دادند.

چند سال بعد، در سال ۱۳۸۵، دوباره توفیق دیدار

حاصل شد. باز هم همان فکر بازنشستگی از تلاوت

در چهل سالگی در دهنم جرج می‌زد. باز هم قبل از اینکه حرفی بزنم، آقا نگاه می‌من کردند

و فرمودند: «آقای ابوالقاسمی، تلاوت را تا آخر عمرت ادامه بده.» بعد سه‌ها بگویند، نمی‌دانم فرمودند: «خواندن شما هنوز سه برابر جای رشد

دارد.» با قاطعیت این مسیر را ادامه بده.» باز هم به شوخی صله خواستم و ایشان با روی گشاده،

انگشت دیگری از انگشت‌های شخصی‌شان را به من هدیه دادند.

چند سال بعد، در سال ۱۳۸۵، دوباره توفیق دیدار

حاصل شد. باز هم همان فکر بازنشستگی از تلاوت

در چهل سالگی در دهنم جرج می‌زد. باز هم قبل از اینکه حرفی بزنم، آقا نگاه می‌من کردند

و فرمودند: «آقای ابوالقاسمی، تلاوت را تا آخر عمرت ادامه بده.» بعد سه‌ها بگویند، نمی‌دانم فرمودند: «خواندن شما هنوز سه برابر جای رشد

دارد.» با قاطعیت این مسیر را ادامه بده.» باز هم به شوخی صله خواستم و ایشان با روی گشاده،

انگشت دیگری از انگشت‌های شخصی‌شان را به من هدیه دادند.

چند سال بعد، در سال ۱۳۸۵، دوباره توفیق دیدار

حاصل شد. باز هم همان فکر بازنشستگی از تلاوت

در چهل سالگی در دهنم جرج می‌زد. باز هم قبل از اینکه حرفی بزنم، آقا نگاه می‌من کردند

و فرمودند: «آقای ابوالقاسمی، تلاوت را تا آخر عمرت ادامه بده.» بعد سه‌ها بگویند، نمی‌دانم فرمودند: «خواندن شما هنوز سه برابر جای رشد

دارد.» با قاطعیت این مسیر را ادامه بده.» باز هم به شوخی صله خواستم و ایشان با روی گشاده،

انگشت دیگری از انگشت‌های شخصی‌شان را به من هدیه دادند.

چند سال بعد، در سال ۱۳۸۵، دوباره توفیق دیدار

حاصل شد. باز هم همان فکر بازنشستگی از تلاوت

در چهل سالگی در دهنم جرج می‌زد. باز هم قبل از اینکه حرفی بزنم، آقا نگاه می‌من کردند

و فرمودند: «آقای ابوالقاسمی، تلاوت را تا آخر عمرت ادامه بده.» بعد سه‌ها بگویند، نمی‌دانم فرمودند: «خواندن شما هنوز سه برابر جای رشد